

بدرود

♦ فریدون مشیری

پشت خرمن‌های گندم،
لای بازوهای بید
آفتاب زرد، کم‌کم رو نهفت
بر سر گیسوی گندم‌زارها،
بوسه‌ی بدرود تابستان شکفت

از تو بود
ای چشمه جوشان تابستانِ گرم
گر به هر سو خوشه‌ها جوشید
و خرمن‌ها رسید

از تو بود، از گرمی آغوش تو
هر گلی خندید و هر برگی دمید
این همه شاهد و شکر،
از سینه‌ی پر شور توست
دردل ذرات هستی، نور توست
مستی ما از طلایی خوشه‌ی انگور توست
راستی را بوسه‌ی تو، بوسه‌ی بدرود بود؟
بسته شد آغوش تابستان
خدایا زود بود

